

## انتخابات اخیر ریاست جمهوری نقطه عطفی در تاریخ تحولات سیاسی ایران بود

تهرانی:

این انتخابات نشان داد که مردم ما هنوز حضور دارند و سرنوشت خود را رقم خواهند زد  
نظام جمهوری اسلامی در قانون اساسی خود دارای یک تناقض بزرگ است و آن اینکه "ولایت فقیه"  
نافی "جمهور مردم" است، این تناقض را هر دو جناح حمل می‌کنند  
نظام ولایت فقیه خود یک نمونه کامل از نگرش "صد درصدی است"  
اگر به احزاب داخلی مثل جبهه ملی و نهضت آزادی هم اجازه فعالیت داده می‌شد عملاً نتیجه همان  
می‌شد که الان پیش آمده است

جناح خاتمی توانست افراد تندرو خود نظیر محتشمی و خلخالی و هادی غفاری را

در پشت پرده پنهان کند

به هر نوعی که تاریخ معاصر سیاسی ایران را بنویسند روز دوم خرداد روز برجسته‌ای است،

قبل و بعد از آن با هم تفاوت دارد

بخش نخست از مناظره مسعود بهنود و مهدی خانابا تههرانی که در شماره پیش نیمروز به چاپ رسید بحث و گفتگوی فراوانی در پی آورد، موافقان و مخالفان درباره آن بسیار بودند، ولی همه در یک نکته با هم اتفاق نظر داشتند و آن فایده روشنگری این‌گونه مناظره‌هاست. در این بخش مناظره سخن بیشتر درباره انتخابات اخیر ریاست جمهوری و امیدواریهایی است که در بیان هر دو آنها نسبت به آینده ایران وجود دارد.

تهرانی: فکر می‌کنم بهتر است برگردیم به آن مطلبی که شما اشاره کردید در مورد انتخابات اخیر ایران. به نظر من این رخداد اخیر، یعنی انتخاب آزاد مردم در یک فرصت تاریخی، من آن را "انتخابات آزاده" برای دور هفتم ریاست جمهوری نمی‌دانم، زیرا این انتخابات آزاد نبود، به این معنی که ارزش‌هایی که برای انتخابات آزاد در جهان وجود دارد و اپوزیسیون هم طالب آن بود وجود نداشت، اجزاب آزاد نبودند، شخصیت‌ها آزادانه نتوانستند کاندیدا شوند، حتی از همان اسلامی‌ها هم که کاندیدا شدند شورای نگهبان ۲۳۴ نفرشان را رد کرده و بجای رأی و نظر مردم قبلاً رأی داده است مجموعه این عوامل و مسائل دیگری که در طول انتخابات همین چهار کاندیدا اتفاق افتاد، مثل تجاوز به حرمت شخصی مثل خاتمی و دیگران... اینها بنظر من نشان از آزادی انتخابات ندارد بلکه بیشتر فرصتی بود که مردم ایران با فراست و خردمندی خودشان درس بزرگی، هم به حکومتگران دادند. هم به اپوزیسیون به این معنا که مردم ایران علیرغم بسیاری از اظهارنظرهای اپوزیسیون از یک طرف و حاکمیت از طرف دیگر حرکت کردند. من آقای ناطق نوری را به عنوان نماینده استبداد مذهبی می‌دانم، که اسمشان را در این یکساله اخیر "طالبانیست‌های ایران" گذاشته‌ام یعنی متحجرین، که تلاش می‌کردند ناطق نوری را به پیروزی برسانند. تمام امکانات هم در اختیار این کاندیدا بود. در تبلیغات گران بهائی که بازار، رسالت و هیأت

مؤلفه اسلامی و دیگران کردند، که او هم با یک غرور خاصی خودش را به عنوان مرد قدرتمند آینده که از رضاشاه هم قدرتمندتر است عرضه کرد و در شهرستانهای مختلف با میلیاردها ریال خرج، تبلیغات انتخاباتی خود را پیش برد، که این بنظر من خاری شد در چشم مردم و مردم ما این حساسیت و ظرافت را داشتند که تشخیص دادند تفاوت این تبلیغات را با تبلیغات آقای خاتمی که آرام تر و با یک فروتنی بیشتری خودشان را برای انتخابات عرضه کردند.

اما این انتخابات مردم دو درس همراه داشت. از یک طرف به حکومتگران نشان داد ... همچنانکه مردم ایران در طول تاریخ، از همان صدسال پیش که اشاره کردید، هربار که هستی مردم در خطر افتاده عکس العمل نشان دادند، چه خطر از طرف خارجی بود یا ارتجاع داخلی ... این را در چندین نوبت مردم ما نشان دادند آن هم بدون هدایت و ارشاد احزاب، در جنبش تنباکو این را نشان دادند. در جنبش مشروطیت در مقابل استبداد آن زمان نشان دادند و در دوره ملی شدن نفت نشان دادند و بالاخره در انقلاب ۲۲ بهمن. به این جهت من این انتخابات مردم را متصل می دانم به این عکس العمل تاریخی که ملت ما در درازنای تاریخ همواره داشته است. از طرف دیگر این درس را هم برای اپوزیسیون من از این انتخابات گرفتم که مردم ما هنوز حضور دارند و سرنوشت خودشان را رقم خواهند زد. این دو درس بزرگ از یک طرف به اپوزیسیون و از طرف دیگر به حکومت، یک تأثیر بزرگ تاریخی بجای گذاشت که ما از این پس این نیرو را باید ملاک محاسبه قرار دهیم و پیش برویم. چون بسیاری از نیروهای اپوزیسیون یا به اتکاء قهر و زور اسلحه و اظهارنظرهای واهی فکر می کردند می توانند نظام را تغییر دهند و آزادی در ایران بوجود آورند، برخی دیگر هم چشم داشتند به بیگانگان و فکر می کردند از طریق دولت های خارجی می توان تغییراتی در ایران به وجود آورد. حضور یکپارچه ملت، بخصوص جوانان و زنان نشان داد که نسلی که به انقلاب ادامه می دهند وجود دارد، و این بار او را به سرمنزل مقصود خواهد رساند. از این جهت هست که من فکر می کنم این انتخابات علیرغم تلاش هایی که حکومتگران انجام می دهند، این یک ضربه ای بود به استبداد مذهبی - یک "نه" بود به استبداد دینی. هرچند که به مفهوم نفی کل نظام نبود. چون در این ترکیب رأی بیست میلیون مردم به خاتمی در مقابل ناطق نوری یک معنا وجود دارد. ناطق نوری به عنوان نماینده ولایت فقیه و ادامه وضع موجود بود که به آن "نه" گفتند. این خودش به نظر من نفی استبداد مذهبی است. به این جهت فکر می کنم اپوزیسیون ایران باید با درنظر گرفتن این نیروی قابل ملاحظه تاریخی که وجود خود را اعلام کرده شروع به سیاستگزاری کند و برپایه خواسته هایی که در جامعه مطرح شده و به آن خواسته ها مردم لبیک گفتند سیاست خود را تنظیم کند.

اما این خواسته ها چیست. اول اینکه آقای خاتمی در گفتارهای انتخاباتی خود سخن از جامعه مدنی می گوید و در بسیاری از گفته هایش تأکید کرده که برای من ایجاد یک نهاد مدنی در جامعه به مراتب ارزشش بیشتر از ایجاد یک وزارتخانه است. به آزادیها و برابر حقوق زن و مرد تکیه کرده و حضور خود زنان در اینجا و طلب آزادیهای خودشان نشان از آن دارد که زمینه هایی وجود دارد که نیروی اپوزیسیون بتواند سیاستهایی را تنظیم کند که در همراهی با سیاست های آزادیخواهانه و دموکراتیک، یک جنبش وسیع و بزرگ در جامعه بوجود آید که بقایای تفکر ارتجاعی و افکار متحجر را کنار بزند. اپوزیسیون چه باید بکند و اپوزیسیون اصولاً کیست؟

بهنود : درباره مسئله انتخابات اجازه بدهید توضیح بدهم و بعد در مورد اپوزیسیون گفتگو می کنیم. من تقریباً با هشتاد درصد برداشت شما موافقم جز در یک جاهایی که اطلاعات من که در داخل ایران زندگی می کنم اجازه یک نوع برداشت هایی رانمی دهد. مثلاً کم نبودند از بین همان هشت میلیون نفری که به آقای ناطق نوری رأی دادند کسانی که فکر می کردند که اتفاقاً طالبانی ها را ناطق نوری بهتر می تواند سرکوب کند تا آقای خاتمی. البته من وسیله ای ندارم به اینکه تعیین بکنم چه تعدادی اینگونه فکر می کردند، ولی بودند کسانی که در این

روزهای آخر این بحث را با ما می‌کردند که ناطق بخاطر نوع رفتارش و بخاطر شخصیت سیاسی‌اش و شخصیت فردی‌اش بهتر خواهد توانست حریف طالبانیست‌ها شود، چرا که فکر می‌کردند یک کسی باید حریف اینها شود که نوع رفتار تندتر و مقتدرانه‌تری داشته باشد و در آقای خاتمی، نوع رفتارش و نگاه کردن‌هایش و نوع زندگی سیاسی که در ۱۹ سال گذشته داشته است این توان را نمی‌دیدند. بنابراین فکر می‌کنم حتی این هفت میلیون رأی را هم نمی‌شود گفت که آنها کسانی بودند که طرف طالبانی شدن مملکت بودند. این دو گروه تا آنجا که اطلاعات من، بعنوان کسی که اهل اطلاعات است و در داخل ایران زندگی می‌کند، اجازه می‌دهد، دو گروهی بودند که اگر در شرایط حاضر می‌آمدیم و شرایط تشکیل احزاب را فراهم می‌کردیم و بنظر من این اشتباه بزرگ را نمی‌کردیم و با احزاب داخل ایران مثل جبهه ملی و نهضت آزادی هم اجازه فعالیت داده می‌شد عملاً نتیجه‌اش همین می‌شد که پیش‌آمد یعنی دو گروه قدرتمندی که امکانات در اختیار دارند و عملاً مثل یک حزب فعالیت می‌کنند - اگر نگوییم مثل یک جبهه، زیرا که هر کدامشان از ترکیب چندین گروه ایجاد شده‌اند - این دو گروه به صحنه آمدند، از همه هم قویتر بودند، عملاً هم ما فکر می‌کنیم که کمتر انتخاباتی در دنیا هست که برای انتخاب ریاست جمهوری برگزار شود، مثل انتخابات آمریکا و بقیه جاها، که بیش از دو سه نفر در آن باشند، معمولاً دویست نفر در یک چنین انتخاباتی وارد نمی‌شوند. قبل از انتخابات یک کسی یک حرفی را مطرح کرد و گفت این رادیو تلویزیون وجود دارد، مطابق قانون هم باید هر کدام از کاندیداها وقت مساوی داشته باشند با دیگران حال ما چگونه باید وقت این رادیو تلویزیون را تقسیم می‌کردیم بین دویست و چهل نفر کانیدا. بعد می‌رسیم به آنجا که از بین این دویست و چهل نفر آیا روش دموکراتیکی وجود داشت برای انتخاب آن سه چهار نفری که سرانجام باید به آن مرحله آخر برسند؟ بله، من هم فکر می‌کنم که باید همیشه مطابق قاعده جهانی عمل کرد. یعنی اینکه اینها بصورت احزاب عمل نکنند و همین تصفیه را که آن جا وجود دارد بصورت تصفیه شورای نگهبان - در داخل احزاب وجود داشته باشد و احزاب بیابند نماینده‌های خودشان را معرفی کنند، مثل الگوی آمریکا. یا اینکه حتی در حالت نبودن احزاب هم، یکی از کارشناسان مسائل سیاسی فرمولی ارائه داد و گفت ما می‌توانیم بگوییم از بین نمایندگان مجلس هر فراکسیونی که تشکیل می‌شود بتواند نماینده‌ای را انتخاب کند. بهر حال فرمولی باشد که یک عده‌ای بنشینند و کاندیداها را انتخاب کنند اما سرانجام باید قبول کنیم با واقعیت‌های موجود ایران، که این ۴ نفری که به میدان آمدند نماینده چهار طرز تفکر مشخص بودند، گرچه نماینده اقلیت بودند. نماینده چهار طرز تفکر موجود در حاکمیت بودند و دعوی بین آنها کاملاً جدی بود. من از جدی بودن دعوی آنها که شما هم به آن اشاره کردید، نتیجه‌ای می‌گیرم و آن اینکه پس بنابراین نظریه آن کسانی که فرض می‌کنند در داخل ایران همه کسانی که طرفدار جمهوری اسلامی‌اند. همه شبیه هم هستند، غلط است. مثل هر جامعه دیگری در ایران هم همه شبیه هم نیستند و در داخل افرادی که معتقد به نظام جمهوری اسلامی هستند آدمها شبیه یکدیگر نیستند و طرز تفکرهای مختلف وجود دارد از جمله شاخه‌ای هم وجود دارد که معتقد است اقلیت هم باید نفس بکشد. این شاخه که اصطلاحاً فرنگیها به آن شاخه میانه‌رو اطلاق می‌کنند، شاخه‌ای است که بنظر ما به همه گروههای سیاسی که در پی کسب قدرت نباشند می‌تواند اجازه فعالیت بدهد.

بنابراین دو طرز تفکر اصلی به صحنه آمد. بگذریم از اینکه آقای زواره‌ای و آقای ریشهری هم نمایندگان طرز تفکرهای خاصی بودند، بدین معنی که آقای زواره‌ای هم نماینده یک جناح راست است که آقای یزدی در رأس آن است. ریشهری هم نماینده جناحی است که اصطلاحاً به آن می‌گوییم "مندانمنتالیست اصولگرا" که یک جناح سوم است و آن جناح سوم هم توسط یک سری نشریاتی خود را بیان می‌کند. معمولاً در خارج کشور این جناح را جناح تندرو طبقه‌بندی می‌کنند، در حالی که این جناح با جناح راست و جناح چپ تفاوت دارد. بهر حال دعوا بین دو جناح اصلی بود که دو طرز تفکر را نمایندگی می‌کردند. بارزترین مشخصه این دو طرز تفکر این بود

که یکی از این دو جناح، توانست افراد تندرو خود را به اصطلاح در پشت پرده پنهان کند، یعنی جناح آقای خاتمی اگر بخواهم بطور مشخص نام ببرم، آقای محتشمی، کرویی، خلخالی، محمدخامنه‌ای، و هادی غفاری را پنهان کرد. جناح مقابل نه تنها تندروهای خود را پنهان نکرد بلکه آنها را به جلوی صحنه آورد و آینه‌گردانی را به آنها سپرد که از جمله روزنامه رسالت هم در دست آنهاست.

بنابراین دو جناحی بودند که از لحاظ تصویر عمومی مردم یک جناح تندروهایش در جلو صحنه بودند و مردم را می‌ترساندند و جناح دیگر تندروهای خود را پنهان کرده بود. به این ترتیب وارد صحنه شدند و تعبیر من که شاید بنظر قدری شاعرانه جلوه کند، ولی در اصل با واقعیت تطبیق دارد این است که یک جناح لبخند به مردم زد، جناح دیگر را "لبخند" را جزو مثالی به حساب آورد و حتی از جناح مقابل ایراد می‌گرفت که چرا لبخند می‌زند. یک جناح دم از "مدارا" می‌زد و جناح دیگر زیر پوشش اصولگرایی می‌گفت که "اصلاً ما مدارا نداریم"، بنابراین گویی که جامعه ایران درگیر شد با انتخاب بین یک گروه سددردی و یک گروهی که صد درصدهای خودش را در پرتو تحولات موجود جهانی خرد کرده بود و بهمین لحاظ اعلام می‌کرد که افراد مختلف می‌توانند حرف خود را بزنند، البته نه این که دعوی کسب قدرت داشته باشند، ولی می‌توانند حرف بزنند و البته در قالب قانون.

در داخل ایران در حال حاضر تعداد کسانی که می‌گویند همین قانون موجود را اجرا بکنید بسیار زیاد است. بیادتان می‌آورم که مثلاً در سال ۱۳۵۵ بیشتر کسانی که بعدها در جبهه انقلاب درآمدند حرفشان با رژیم سلطنتی این بود که قانون را اجرا کند. در سال ۵۵ و ۵۶ هیچ کس، حتی رهبر بعدی انقلاب هم صحبتی از براندازی و رفتن شاه نمی‌کرد، همه به او می‌گفتند که "آقا قانون اساسی را اجرا کن، همان قانون اساسی که سال ۱۳۲۹ با تقلب آن را تغییر دادی و عوض کردی و اختیار انحلال مجلس را با وجود مخالفت قوام‌السلطنه و اکثر مصدق به خودت واگذار کردی، همین را اجرا کن". امروز هم دعوای اصلی ما در داخل ایران این است که می‌گوییم "قانون را اجرا کنید، یعنی همین قانونی را که مجلس شورای اسلامی تصویب کرده است، اجرا کنید". شاید قانون اساسی موجود ایران - البته من قوانین اساسی سایر کشورها را نخوانده‌ام - احتمالاً تنها قانون اساسی‌ای است که در آن تصریح شده که مکالمات تلفنی مردم را نمی‌شود استراق کرد. معمولاً این قبیل امور در قوانین اساسی درج نمی‌شود. ولی این قانون در روزهای اول انقلاب نوشته می‌شد، ترس وجود داشت، موج انقلاب و فضای انقلابی وجود داشت، بنابراین قانون اساسی بدین ترتیب نوشته شد. در قانون ما مندرج است که نمی‌شود نامه‌های پستی مردم را باز کرد و تفتیش نمود. در قانون اساسی تصریح شده است که روزنامه‌ها و نشریات را نمی‌توان سانسور کرد، بنابراین یک اکثریتی از مردم ایران که نگاه خودشان را از کسب قدرت برداشته‌اند و نگاهشان به این دوخته شده است که باید قانون را اجرا کنیم، مملکت را قانونمند کنیم، گروه‌های فشار، گروه‌هایی را که خارج از قانون حضور دارند و روزنامه‌نویس‌ها و نهادهای سیاسی، احزاب و نهادهای صنفی را زیر فشار می‌گذارند، این‌ها را باید کنار گذاشت و قانون را باید دقیقاً اجرا کرد.

آقای خاتمی این نکته را به خوبی دید و تشخیص داد، بنابراین همانطور که شما هم اشاره کردید شعار خود را با لبخند و با تز مدارا بر این اساس قرار داد که: ۱- مملکت قانونمند بشود. ۲- حرکت کنیم به سوی ایجاد جامعه مدنی. گروه مقابل در مورد قانونمند شدن حرف نمی‌زد، البته در عمل اینطور نبود، در عمل افرادی از آن جانب‌داری می‌کردند که مخالف با قانونمند شدن مملکت بودند، در عمل گروه‌هایی از آقای ناطق نوری طرفداری می‌کردند که همان گروه‌هایی هستند که به خیابان‌ها می‌ریزند و قانون را زیر پا می‌گذارند. بنابراین مشخصه آن جناح این‌نشدن بود که موافق اجرای قانون نیست و یک نوع بی‌قانونی و هرج و مرج را طلب می‌کند. مشخصه جناح مقابل هم این بود که درصدد قانونمند کردن کشور است، مشخصه جناح ناطق نوری حمله کردن علیه جامعه مدنی

بود، که کاملاً واضح بود و پنهانکاری هم نمی‌شد. روزنامه رسالت ارگان جناح طرفدار آقای ناطق نوری تا آخرین روز نوشت که "جامعه مدنی" امری است غربی و جامعه اسلامی موافق جامعه مدنی نیست.

از این سو، آقای خاتمی با همه محدودیت‌ها و معظورات و رعایت‌هایی که می‌کرد در هر سخنرانی اشاره می‌کرد به ایجاد جامعه مدنی، جناحی که حالا انتخابات را باخته است در این میان کار دیگری هم انجام داد و آن اینکه یک نوع وحشت از ایجاد حکومتی شبیه حکومت طالبان در مملکت بوجود آورد. این جناح طرحی به مجمع تشخیص مصلحت ارائه داد که در آن طرح "چگونگی تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت عدل الهی" تشریح شده بود. در واقع از نظر ما که در ایران بودیم یعنی تبدیل حکومت به حکومتی شبیه حکومت طالبان، یعنی در واقع "جمهوری" را که حذف بکنیم بدین معناست که انتخابات وجود نداشته باشد، "جمهور" نباشد، یعنی همین اندازه از سهم مردم و همین انتخابات که برگزار می‌شود، وجود نداشته باشد.

بنابراین دو گروه با این مشخصات در مقابل هم قرار گرفتند. و در یک فضایی که به تعبیر بیشتر کسانی که از کشورهای خارج به تهران آمده بودند، که تعدادشان هم کم نبود و حضور ۴۰۰ نفر از سوی رسانه‌های بین‌المللی در تهران بودند، یک فضای فوق‌العاده متمدنانه بود، یعنی بدون کشت و کشتار، بدون چاقوکشی و بهم ریختن نظم انتخابات انجام شد.

بنابراین برمی‌گردیم به همان حرف قبلی شما که جامعه در یک فرصت خاصی نشان داد که می‌تواند از آزادی‌های در حد مقدور خود استفاده کند بدون اینکه ایجاد هرج و مرج و آشوب شود. این در واقع تأیید است بر اشاره بسیار درستی که شما کردید دائر بر اینکه در جامعه‌ای چون جامعه ایران که حافظه تاریخی بسیار خوبی هم دارد، الزامی نیست که این دور و تسلسل ادامه پیدا کند که همیشه آزادی توأم با آشوب باشد. آنها نشان دادند که صددرصدی نیستند، ایران جای "طالبان" شدن که سهل است. جای الجزایر شدن هم ندارد. و جای برخوردهای تند حذفی ندارد. و بنابراین به ساده‌ترین و بارزترین شکلی حرف خود را می‌زند. من سخن شما را تأیید می‌کنم که این انتخابات با خود دو پیام مشخص همراه داشت. تعبیر من این است که پیام این انتخابات "مرگ بر تاجر" بود، مردم ایران گفتند که تاجر را نمی‌خواهند. و چون این حرف را زدند بنابراین یک پیام مشخص برای حاکمیت داخل ایران فرستادند و یک پیام هم به سوی کسانی که به آنها فرمان داده بودند تا انتخابات را تحریم کنند، به همان‌ها که نامشان را اپوزیسیون گذاشتید، گفتید که "خیر، ما این راه حل شما را هم نمی‌پسندیم" و راه حل‌های خودمان را داریم.

بدین لحاظ اگر بخواهیم بدانیم که در این انتخابات چه کسی برنده می‌شود بنظر من آن کسانی برنده می‌شوند - فارغ از اینکه در کجای دنیا زندگی می‌کنند - که این پیام را شنیده باشند و هرکسی این پیام را مثل پیامی که پایان جنگ سرد برای همه ما داشت، بشنود و بفهمد که دنیای بعد از جنگ سرد شباهتی به دنیای زمان جنگ سرد ندارد، برنده است. هرکسی که این پیام انتخاباتی که این بار برگزار شد، یعنی انتخابات پنجمین رئیس جمهوری ایران را بشنود، به تعبیر یکی از کارشناسان مسائل سیاسی، به هر نوعی که تاریخ معاصر سیاسی ایران را بنویسند، روز دوم خرداد ۱۳۷۶ روز برجسته‌ای است. قبل و بعد از آن روز، با یکدیگر کاملاً تفاوت دارد، آنچنانکه نوع نگاه دنیا نیز به این دو مقطع متمایز است.

حال مخالفان این طرز تفکر یعنی صد درصدی‌های عالم از فردای انتخابات خواستند این انتخابات را نفی کنند. گروهی ادعا کردند که اصلاً بیست میلیون نفر رأی ندادند بلکه فقط ۶/۵ میلیون نفر رأی دادند. از نظر ما که در داخل ایران هستیم این نشانه ورشکستگی سیاسی است، یعنی یک نوع انتحار سیاسی است. بنابراین ادعای این گروه که انتخابات را تحریم می‌کند و بعد هم نمی‌پذیرد که انتخابات عملاً تحریم نشد، اساساً قابل بحث نیست. گروه دیگری هم در داخل ایران هستند که می‌گویند هیچ اتفاق نیفتاده بلکه این انتخابات در واقع یک "همه

پرسی“ در مورد جمهوری اسلامی بود. این هم بی معنی است چرا که همه پرسى جمهوری اسلامی همان بود که در دوازدهم فروردین ۵۸ انجام شد.